



پادکست ایران: از شنبه صبح

قسمت یازدهم: تأملی در مدرنیته ایرانی

نویسنده: مهدی تقدیمی

مدت زمان پادکست: ۲۷ دقیقه

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۴/۱۷

«مدرنیته در نگرشی باز و انتقادی، تلاشی است برای هستی دادن به یک موقعیت اجتماعی و فرهنگی؛ آن سان که یک فرد، یا یک جامعه بتواند «این عصر» و «این زمانه» را خانه و آشیانه خود سازد.» (ص ۱۳) این جملات آقای علی میرسپاسی در بخشی از کتاب *تأملی در مدرنیته ایرانی* بود. مدرنیته و مدرنیزاسیون پدیده‌ای بود که برای اولین بار در اروپا اتفاق افتاد و بنابراین سندش هم به نام اروپا خورد. پیش‌فرض اروپایی‌ها برای دهه‌ها و قرن‌ها این بود که فقط فرهنگ اروپایی توانایی مدرن شدن رو داشته و داره، و هر جامعه و کشوری که بخواد مدرن بشه باید مثل اروپا بشه و پا جای پای اروپا بذاره. اما بعدها متفکرینی پیدا شدن که این پیش‌فرض رو به چالش کشیدن و گفتن مدرنیته یک موقعیت اجتماعی و فرهنگی که همه تجربه‌ها و امکان‌های جدید رو در خودش جا می‌ده. نظریه‌های مدرنیستی به تجربه اروپامدار قائل بودن و نظریه‌های پست‌مدرنیستی تجربه‌های بومی رو هم اصیل می‌دونستن. دکتر علی میرسپاسی تو این کتاب می‌خواد داستان مواجهه ایران و ایرانی‌ها با مدرنیته رو روایت کنه. با این تفاوت که میرسپاسی روایتش رو در قالب نظریه‌های مدرنیته و پسامدرنیته بیان می‌کنه و می‌خواد نشون بده جامعه ایرانی در چه نقاطی به روایت اروپامدار تن داده و فرایند مدرنیزاسیون رو در اون مسیر پیش برده، و در چه نقاطی به دنبال مدرنیته بومی بوده و به دنبال تدوین یک گفتمان بدیل در برابر مدرنیته غربی رفته؛ مثل گفتمان «بازگشت به خویشتن» در دهه ۱۳۴۰. این یازدهمین اپیسود از فصل اول پادکست ایران از شنبه صبحه که در تیرماه سال ۱۴۰۲ ضبط می‌شه. من مهدی تقدیمی هستم.

میرسپاسی تو کتاب *تأملی بر مدرنیته ایرانی* می‌گه بعد از اینکه غرب وارد فرایند مدرن شدن شد و افراد مختلفی شروع کردن به بحث کردن درباره این پدیده و ابعاد مختلفش، کم کم نظریه‌های مختلفی هم در این موضوع شکل گرفت. این نظریات که می‌خواست غرب رو توصیف کنه و تجربه غربی رو تعریف کنه، از همون اولش به یک «غیر» نیاز داشت. یعنی یک چیزی که غرب خودش رو با اون مقایسه کنه؛ بزنه تو سر اون و بگه من چقدر خوب و خفنم. در واقع غرب در این دوگانه خودی/غیرخودی که ساخت تونست برای خودش هویت‌سازی کنه؛ غرب مدرن و پیشرفته و به‌به چه‌چه، شرق عقب‌مونده و بربر و کثیف که بو می‌ده! نتیجه این وضع چیه؟ اول اینکه این کشورهای عقب‌مونده هیچ نقشی و سهمی در ساختن این جهان نخواهند داشت؛ چون اصلاً در حد این حرفها نیستن. دوم هم اینکه برای مدرن شدن چشم و گوش شون باید به غرب باشه؛

چون بزرگترشون غربه و هر کاری کرد اینها هم باید انجام بدن. حالا راجع به تأثیری که این نوع ادبیات روی شکل‌گیری استعمار و ایدئولوژی استعماری داشته دیگه صحبتی نمی‌کنیم.

آقای میرسپاسی چندتا از متفکرهای غربی دونه‌درشت رو می‌ذاره وسط و راجع‌بهشون صحبت می‌کنه. مونتسکیو در *نامه‌های ایرانی* چی کار کرده؟ کتاب *نامه‌های ایرانی* ماجرای سفر دوتا ایرانی از اصفهان به پاریسه که اونجا با فرهنگ غربی آشنا می‌شن و مشاهداتشون رو برای ایرانی‌ها روایت می‌کنن. شاید در ظاهر مونتسکیو طعن و کنایه‌هایی به وضع پاریس قرن هجده بزنه، اما در اصل با تخیل این شخصیت‌ها و روایت‌ها می‌خواد انحطاط شرق و برتری غرب رو نشون بده. کاراکتر اوزبک در *نامه‌هاش خرافات اسلامی* و فرهنگ ایرانی رو مسخره می‌کنه و از نهادهای سیاسی غرب تمجید می‌کنه! میرسپاسی می‌گه مونتسکیو در این *نامه‌ها* می‌خواد خصلت رقت‌انگیز جوامع غیرغربی رو نشون بده و عناصر مذهبی و سنت‌گرای جامعه خودش رو سرکوب کنه! پایان‌بندی داستان هم می‌شه اینکه شخصیت ایرانی داستان عاقبت به خیر نمی‌شه، چون شرقی‌جماعت اصلاح‌پذیر نیست.

هگل چی کار می‌کنه در فلسفه تاریخش؟ هگل فیلسوفیه که می‌خواد داستان مدرنیته رو بیان کنه؛ و داستان مدرنیته در نظرش همون داستان پیشرفت روحه در مسیر تحقق خود. روح قراره از وضعیت طبیعی خودش رو رها کنه و تکامل پیدا کنه تا به آزادی برسه. وضعیت طبیعی یعنی جهانی که سرشار از بی‌عدالتی و خشونت و امیال وحشیانه و این چیزهاست. میرسپاسی توضیح می‌ده: «طبیعت به‌عنوان مهلکه‌ای محدودکننده، تنها در ورودی دروازه‌های غرب است که از سر باز می‌شود. جهان مشرق‌زمین در دنبال کردن روح جا می‌ماند و وضعیت اساساً غیرقابل تغییر آن استمرار می‌یابد. اما روح، به مسیر خود ادامه می‌دهد و به کمال نهایی خود در غرب نائل می‌شود.» (ص ۷۹) بنابراین پیش‌فرض هگل همینه که شرق نقطه بدوی و عاری از انسانیتیه که روح در سفر دور و درازش باید ازش گذر کنه و به رهایی برسه که فقط در غرب ممکن می‌شه. البته آقای میرسپاسی به متون اصلی هگل ارجاع نداده و احتمالاً از متون شرح هگل استفاده کرده. اگر این تفسیر از هگل درست نیست، امیدوارم هگل‌شناس‌های عزیز به ما خرده نگیرن!

و اما مارکس. مارکس که منتقد جامعه غربی بود و دنبال آزادسازی هر جامعه‌ای از انقیاد، فارغ از موضع جغرافیایی یا هویت فرهنگی و اینها. ولی مارکس هم در بعضی آثارش تصریح کرده که جامعه شرقی، تغییرناپذیر و بدون تاریخ و خودکامه و اسیر سنت و خرافه و فلان و فلان و فلانه. مثلاً یک وضعیت و رویه‌ای رو در مورد هند ذکر می‌کنه و می‌گه این کشور از دوره باستان هیچ تغییری نکرده و اندیشه بشری هم هیچوقت رشد نکرده و اینها. استعمار هند توسط بریتانیا برای اولین بار در اون رویه رخنه ایجاد می‌کنه و ناخواسته موجب انقلاب اجتماعی می‌شه! بنابراین استعمار بریتانیا ممکنه در نظر ما خیلی زشت و مشمئزکننده بیاد ولی پیش‌شرط رهایی انسانه. میرسپاسی به این نظریه‌ها اکتفا نمی‌کنه و آراء بعضی متفکرین معاصر مثل هانتینگتون و برنارد لوئیس رو هم می‌آره که همچنین حرف‌هایی زدن.

حالا حرف میرسپاسی چیه؟ ایشون با استفاده از نظریاتی که روی فرهنگ بومی تأکید دارن، می‌گه آقا مدرنیزاسیون یک مسیر واحد نیست و هر جامعه و کشوری می‌تونه به شیوه خودش مدرن بشه. کی گفته فرهنگ غربی لازمه مدرن شدن؟ با این مقدمهٔ تئوریک، بریم سراغ ماجرای رویارویی ایران با مدرنیته.

برای تحلیل تاریخ معاصر ایران به‌جای دوگانهٔ سنت-مدرن که هیچ فایده‌ای برای تحلیل وضعیت پیچیدهٔ ایران و مدرنیته نداره، باید روی «کوشش‌های ایرانی در جهت نیل به مدرنیتهٔ بومی بر مبنای تجربیات و بافت فرهنگی» متمرکز بشیم؛ این حرف آقای میرسپاسیه. ایشون می‌گه مهم‌ترین تلاش‌های ایرانی‌ها برای این موضوع، یکی انقلاب مشروطه ست و یکی انقلاب ۵۷. منشأ ایدهٔ مشروطیت مستقیماً از اروپای غربی نبود؛ یعنی علاوه بر انگلستان و فرانسه، روسیه، عثمانی و هند هم عوامل مهمی برای ورود مباحث مدرن به ایران بودن. تو اپسود اول هم اشاره کردیم که جنبشی که در روسیه شکل گرفت و انقلابی که در ژاپن اتفاق افتاد، در تحولات اون دوران ایران مؤثر بود و ایرانی‌ها رو به قانون‌خواهی تشویق می‌کرد. اما به قول میرسپاسی، در مجموع، نقد دین و مسائل فرهنگی و تاریخی متأثر از فرانسه بود، و حوزهٔ اقتصاد و سیاست ایرانی متأثر از اندیشهٔ لیبرال انگلیسی. به همین نسبت روشنفکرها هم در طیف وسیعی قرار می‌گرفتن و نظراتشون متفاوت بود. اون‌هایی که متأثر از روسیه یا عثمانی بودن، فاز انتقادی‌تری داشتن و رادیکال‌تر بودن؛ مثل طالباف و آخوندزاده. اون‌هایی که تحت تاثیر ایده‌های انگلیس بودن، روایت‌های خشک‌تر و مطلق‌انگارتری داشتن؛ مثل ملکم خان و تقی‌زاده. اما با وجود این تفاوت‌ها اون روایتی که غلبه پیدا کرد، تسلیم محض در برابر غرب بود. بنابراین خیلی از روشنفکرهای عصر مشروطه که خودشون رو مدرنیست هم می‌دونستن، دنبال تسلیم مطلق ایران به تمدن اروپایی بودن و هر کاری هم برای پیش‌بردش انجام می‌دادن. نویسنده می‌گه همین گرایش بود که بعداً خودش رو در دولت پهلوی نشون داد. دولتی که «برای تحقق مدرنیته در ایران، سببانه این کشور رو به قفسی آهنین تبدیل کرد.» (ص ۱۳۸) در واقع همون روشنفکرهایی که دنبال «اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی» بودن به رضاشاه کمک کردن که قدرت رو به دست بگیره و خودشون هم به روشنفکرهای دولتی تغییر نقش دادن!

همونطور که جنبش مشروطه منجر به ظهور روشنفکرهای اصلاح‌گر شد، اصلاح‌گرهای دینی هم در همین بستر پا گرفتن تا مبدا آموزه‌های اسلامی از بین بره؛ دغدغهٔ اصلی اصلاح‌گرهای دینی هماهنگ کردن اسلام و مدرنیته بود. به نظر می‌رسه مدرنیته شکافی رو ایجاد کرده بود که دیگه کسی نمی‌تونست نسبت بهش بی‌اعتنا باشه. به عقیدهٔ آقای میرسپاسی تو تاریخ معاصر ایران از یه جایی دیگه همهٔ جنبش‌ها دنبال مدرن شدن بودن. «با اطمینان خاطر می‌توان گفت که موضوع سازگاری مدرنیته و فرهنگ ایرانی، دلمشغولی اصلی گفتمان‌های فکری و فرهنگی ایران در یکصدوپنجاه سال اخیر بوده است. همهٔ آنچه گفته شد، سرآغاز و

مقدمه‌ای بود برای ظهور پدیده‌ای که بعدها به بازگشت اسلام معروف شد. به دنبال هویت اسلامی بودن، تداوم همان کوشش ملی برای همسازی با مدرنیته است. این بار اما، از طریق اصلاح‌گری اسلامی» (ص ۱۴۲).

*

واقعیت اینه که «جنبش مشروطه بر مبنای ائتلافی از نیروهای سکولار و نیروهای مذهبی هوادار مشروطه شکل گرفت» (ص ۱۷۴). خاستگاه‌های مختلف با انگیزه‌های مختلف؛ چه شود. در این باره می‌تونید اپیسود ۸ رو گوش بدید؛ ماشاءالله آجودانی هر کدوم از این خاستگاه‌ها رو به خوبی توضیح داده. به مرور زمان و با وقوع بعضی حوادث و اتفاقات، مثل اعدام شیخ فضل الله نوری و موارد دیگه، نیروهای مذهبی از دور کنار رفتن و گفتمان مشروطه به یک گفتمان سکولار تبدیل شد. وقتی هم که رضاخان روی کار اومد، مداخله روحانیون از قبل هم کمتر شد. رهبری شیعه در این دوره، یعنی آیت الله بروجردی علاقه چندانی به دخالت در امور سیاسی نداشت و حتی روابط حسنه‌ای داشت با حکومت. اما با فوت آیت الله بروجردی در سال ۱۳۴۰، تاریخ معاصر ایران، فصل تازه‌ای به خودش دید. در فقدان رهبر نیرومند شیعیان، آیت الله خمینی علم مخالفت با رژیم پهلوی رو بلند کرد. این وسط رضاشاه هم در زمین نیروهای مذهبی بازی می‌کرد! چون نیروهای سکولار مخالف حکومت رو سرکوب کرده بود و می‌کرد، در حالیکه نیروهای مذهبی برای خودشون آزاد بودن؛ نارضایتی‌های مردمی هم که به دلایل مختلف وجود داشت. نتیجه چی بود؟ جنبش مخالف حکومت با محوریت آیت الله خمینی شکل گرفت.

از طرف دیگه، در همین دوران، زمزمه‌هایی شکل گرفته بود برای اصلاح عملکرد نهادهای دینی. مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و نوشتجات منتشر می‌شد در خصوص تدوین یک نظریه شیعی در باب حکومت اسلامی. به تعبیر دیگه، نخبگان مذهبی دنبال یک ایدئولوژی شیعی بودن؛ ایدئولوژی‌ای که اسلام رو به مثابه روش کلی زندگی در نظر بگیره و بر این مبنا یک حکومت سیاسی رو ترسیم کنه. میرسپاسی می‌گه نیروهای مذهبی با توجه به تغییراتی که مدرنیته در ایران بوجود آورده بود، چنین نیازی رو حس کردن و اگر این جنبش اصلاحی رو راه نمی‌انداختن، احتمال تشکیل حکومت اسلامی هم از بین می‌رفت. «بنابراین، بهتر است فعالیت آن‌ها به مثابه یک کوشش اصلاح طلبانه سیاسی برای کنار آمدن با مدرنیته در نظر گرفته شود، نه به عنوان فعالیت سنت‌گرایانه به منظور از نو باب کردن ارزش‌های اسلامی در ایران» (ص ۱۸۵).

محافل مختلفی با این اهداف شکل گرفت؛ مجله مکتب تشیع در سه جلد، گزارش یکی از این محافل بود. انجمن ماهانه دینی، کتاب درباره مرجعیت و روحانیت و خیلی از موارد دیگه. میرسپاسی می‌گه در طول دهه ۱۳۵۰ فعالیت‌های مذهبی به طور فزاینده‌ای همه گیر شده بود و آمارها هم به خوبی اینو نشون می‌ده. ادبیات شیعی و محصولات فرهنگی بسیار پرمقاصی شده بود. براساس یک مطالعه‌ای در سال ۱۳۵۵، از ۴۸۷ ناشر دینی موجود در تهران ۲۶ واحدش در بازه ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ تأسیس شده بود! و اینها حاکی از موفقیت جنبش اسلام سیاسی. علی میرسپاسی در بخشی از کتابش می‌گه علت تفوق اسلام سیاسی این بود که ذهن ایرانی‌ها

رو مجاب کرده بود که تنها پاسخ مطلوب برای هماهنگ ساختن فرهنگ ایرانی و مدرنیته است. از طرف دیگر، سیطره اسلام سیاسی هم نه پروژه از پیش برنامه‌ریزی شده‌ای بود و نه حاصل اتفاق و تصادف. دولت اقتدارگرای پهلوی همه نهادهای دمکراتیک و سکولار رو از بین برد و کمک بزرگی به جنبش اسلام سیاسی کرد؛ نظام روحانیت شیعه دچار تحولاتی شد و خودش رو اصلاح کرد؛ ایدئولوژی جدیدی مبتنی بر ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی شکل گرفت؛ و بعد؟ جنبش ضدشاه به آیت الله خمینی و طرفدارهایش تسلیم شد. هیچ مانعی هم در برابر اسلام سیاسی وجود نداشت که بتونه باهاش وارد گفتگو بشه یا مهارش کنه. انقلاب ۵۷ پیروز شد!

کتاب تأملی بر مدرنیته ایرانی هفت فصل داره به‌انضمام یک مقدمه و یک پیش‌گفتار و یک یادداشت از نویسنده و یادداشتی هم از مترجم؛ که روی هم رفته حدود ۳۷۰ صفحه می‌شه. کتاب رو نشر ثالث چاپ کرده و چاپ چهارمش با قیمت ۱۳۰ هزار تومان در کتابفروشی‌ها پیدا می‌شه؛ چاپ‌های قدیمی‌تر شاید با قیمت کمتر. نسخه اصلی این کتاب به زبان انگلیسی در سال ۲۰۰۰ توسط انتشارات دانشگاه کمبریج چاپ شد و یک سال بعد، مؤسسه هنر، فرهنگ و ارتباطات در امریکا این کتاب رو بعنوان بهترین پژوهش فرهنگی سال انتخاب کرد. جلال توکلیان، این کتاب رو در سال ۱۳۸۳ به فارسی ترجمه کرده. حدوداً سه چهار سال بعد از انتشار نسخه انگلیسی، علی میرسپاسی، از دانشگاه تهران لیسانس علوم سیاسی گرفته و از دانشگاه امریکن دکتری نظریه‌های جامعه‌شناسی. ایشون ۷۳ سالشه و استاد مطالعات خاورمیانه در دانشگاه نیویورک.

یکی از مهم‌ترین محافلی که در راستای ایدئولوژی سیاسی اسلام شکل گرفت، حسینیه ارشاد بود که با سخنرانی‌های علی شریعتی مطرح شد. شریعتی در سخنرانی‌های جنجالی‌ش در دهه ۵۰ تونست گفت‌مان اسلامی رو از حلقه‌های خاص و محدود نخبگانی بیرون بکشه و در عرصه عمومی مطرح کنه، بنحوی که جمعیت مهمی از جامعه ایران رو مخاطب این گفت‌مان قرار بده؛ یعنی طبقه متوسط و تحصیل‌کرده که عمدتاً جوون‌ها و جوون‌های ایرانی بودن. کسانی که احتمالاً هیچوقت تحت تاثیر روحانیت شیعه قرار نمی‌گرفتن. در بین نیروهای رادیکال دینی، چهره دیگه‌ای هم به چشم می‌خوره که در کنار شریعتی، سردمداران گفت‌مان بازگشت به اصل حساب می‌شن؛ جلال آل احمد. آل احمد وجهی از اسلام رو برجسته می‌کنه که توده مردم رو علیه ظلم برمی‌انگیزه. آل احمد در واقع مارکسیستی بود که می‌خواست یک ایدئولوژی تهییج‌کننده از اسلام دربیاره. غرب‌زدگی آل احمد تلاشی برای رسیدن به هویت «اصیل» اسلامی. تلاشی که با نفی امریکا و روسیه و نقد روندی که اسمش رو می‌ذاره «ماشینی شدن»، می‌خواد راه رو برای امر بومی باز کنه. چون تنها ابزار دفاع در برابر این هجمه «فرهنگ اسلامی» اما نه اسلامی که زیر خروارها خاک دفن شده و از یادها فراموش شده، بلکه اسلامی که با زمانه هماهنگه. پس راه چاره اینه که سنت اسلامی رو با مدرنیته صنعتی و

تکنولوژیکی سازگار کنیم. به همین خاطر که اسم این گفتمان رو گذاشتن «بازگشت به خویشتن» یا «بازگشت به اصل»؛ راهکار شریعتی و آل احمد برای مدرن شدن ایران، بازگشت به خود اسلامی بود.

میرسپاسی در مورد جریان بازگشت به اصل نکته مهمی رو مطرح می‌کنه. ایشون می‌گه چنین جریانی یک واکنش طبیعی نسبت به مدرنیزاسیونه که اتفاقاً مشابهش رو در کشورهای دیگه هم داریم. فرایند مدرنیزاسیون تو ایران مبتنی بر بومی‌گرایی اسلامی پا گرفت، و در آلمان براساس ناسیونالیسم. یعنی درگاه بازگشت به خویشتن برای ایران دینی بود و برای آلمان ملی. میرسپاسی می‌گه شریعتی در ایران همون کاری رو کرد که یونگر و هایدگر در آلمان کرده بودن. یعنی دغدغه بازگشت به اصل رو در قالب نوعی گفتمان سیاسی/انقلابی برای توده مردم در دسترس قرار دادن. نیچه در آلمان با ماشینیسم مبارزه می‌کرد و منتقد مدرنیته بود؛ یعنی دقیقاً همون حرف‌هایی که بعدها جلال آل احمد در ایران زد.

غیر از مواردی که تا الان گفته شد، تلاش دیگه‌ای هم در تاریخ معاصر ایران وجود داره برای دست یافتن به چیزی که دغدغه اصلی میرسپاسی تو این کتابه، یعنی «مدرنیته ایرانی». تلاشی که ایشون اسمش رو گذاشته «تراژدی چپ ایران». نیرویی که داعیه دار مدرنیته بود اما با اشتباهات استراتژیکی که مرتکب شد شکست خورد و به خاطره‌ها پیوست. در واقع حرف نویسنده اینه که جناح چپ تو ایران نقش بسزایی در شکل‌گیری انقلاب ۵۷ داشت اما در مصاف با اسلام‌گراهای رادیکال استراتژی درست نداشت. ایشون تحلیل مفصلی از چپ ایرانی ارائه می‌ده؛ تاریخش رو بررسی می‌کنه و اشتباهات استراتژیکیش رو نام می‌بره تا موقعیت این نیروی سیاسی تأثیرگذار در دهه ۴۰ و ۵۰ روشن بشه. پیشنهاد می‌کنم از خوندن فصل ۶ کتاب غافل نشید.

اگر این پادکست رو پسندیدین و براتون مفید بود، شنیدنش رو به دیگران هم پیشنهاد کنین؛ این بزرگترین لطف شما به ماست. تمام قسمت‌های این پادکست رو می‌تونید در کانال تلگرام و یوتوب ما با نشونی IranSaturdayMorning، و در نرم‌افزارهای پادگیر مثل کست‌باکس و گوگل پادکست و اسپاتیفای بشنوید. از آقای مهدی فراتی و مهدی عسکری و گروه حامیان مالی تشکر می‌کنم که تولید این پادکست رو ممکن کردن. تا قسمت بعد که راجع به کتاب ما و مدرنیته نوشته داریوش آشوری صحبت می‌کنیم، خدانگهدار.